

## سوره «ناس» (۱۱۴)

### ارتباط با سوره قبل

همآهنگی دو سوره «فلق» و «ناس» که «معوذتان» نامیده شده و قرآن را با پناه بردن به پروردگار خاتمه می‌بخشند، از جهات عدیده‌ای آشکار می‌باشد. هر دو سوره با فرمان «قل» خطاب به رسول اکرم (یا هر مسلمان شایسته) آغاز شده و طریق مصونیت از «شرور»ی را که در مسیر رسالت و هدایت وجود دارد نشان می‌دهد. تنها وسیله حفظ و حراست مؤمنین و پاسدار عقاید و ایمان آنان از انواع انحرافات و شرک و کفر و نفاق، در این دو سوره پناه بردن آگاهانه به پروردگار (رب) معرفی شده است. با این تفاوت که در سوره فلق از شرور خارجی یاد می‌کند و در سوره ناس از شرور داخلی که زمینه و بستر آن در نفس انسان قرار داشته و با وسوسه خارجی منفعل و متأثر می‌گردد. توضیح آنکه منشأ برخی از شرور خارج از وجود انسان می‌باشد و مستقل از عملکرد آدمی بر او وارد می‌گردد. این شرور را در سوره فلق با تعبیراتی متشابه نشان داده است تا مثال و معیاری برای انواع شرور خارجی باشد: از شری که از سراسر آنچه خدا خلق کرده ممکن است (بطور نسبی) به انسان عارض گردد (من شر ما خلق)، تا شر تاریکی فراگیر و مسلط و مهاجم (و غاسق اذا وقب) که تعبیری است از هرگونه ظلم و ضلالتی که بر آدمی چیره گردد. و از شر دمنده‌گان ساحرانه در گره‌ها، که تمثیلی است از تبلیغات و ترفندهای فرهنگ شرک و جهالت برای فریب و فساد توده‌ها (و من شر النفاثات فی العقد) تا شر حسودی که حسادت خفته و مکمونش بیدار و برملا شده باشد (من شر حاسد اذا حسد). از این شرور می‌توان با پناه به «رب الفلق» که شکافنده پرده تاریکی‌ها و بروزدهنده نور رهائی و رشد پدیده‌ها است خود را مصون داشت، این پرده‌های تنگ تاریکی را می‌توان با توسل به نور هدایت پروردگاری که پرده بردار ظلمات است از میان

برداشت. اما پرده‌های دیگری نیز وجود دارد که حجاب قلب آدمی است و از درون به روشنائی دل او خیمه می‌زند. این شری است که از نفس سرکش و عصیانگر انسان سرمی‌زند و از داخل او را بیمار می‌کند. درست است که آدمی فطرتاً پاک و سالم بوده و نمی‌تواند خود منشأ و مبدأ شرور باشد، اما چنین آفریده شده است که نسبت به خیر و شر تأثیرپذیر و قبول‌کننده باشد. بنابراین در برابر القائات و وسوسه‌های عوامل نهان و آشکار (من الجنة و الناس) که به رنگها و طرح‌ها و تدابیر مختلف از پس و پیش بر او وارد می‌گردند خود را می‌بازد و سینه‌اش به تحریک این وسوسه‌ها از هوای حقد و حرص و حسد تنفس می‌کند و در فضای کینه و دشمنی و ددمنشی رشد می‌نماید:

من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس

در زندگی آدمی مصائب و شروری همچون سیل و زلزله و آتشفشان و... بر او وارد می‌گردد که زمینه‌ای خارجی و عارضی دارد. اما گاهی مصیبت و شر از طریق میکرب در درون او خانه می‌کند و اگر نیروی دفاعی‌اش تقلیل یافته باشد، بیماری او را از پای درمی‌آورد. در برابر هردو گونه «شر»، آدمی می‌تواند خود را حفظ نماید. در برابر آنچه خارجی است می‌تواند به اسباب و وسائلی متوسل شود و از خود مراقبت نماید. و در برابر آنچه داخلی است می‌تواند نیروی بازدارنده دفاعی خود را تقویت نماید و با بنیه‌ای قوی و سالم در برابر سمومات القاء شده میکربی مقاومت نماید.

سوره فلق در مقام معرفی شرور دسته اول و سوره ناس در مقام معرفی شرور دسته دوم بنظر می‌رسد. کسی که کتاب هدایت الهی را به انتها می‌رساند، با پناه‌بردن به پروردگار خویش از هر دو دسته شروری که در مسیر هدایت انسان قرار دارد خود را مصون می‌دارد. این سوره که در انتهای قرآن قرار دارد، علاوه بر ارتباط با سوره ماقبل خود، با اولین سوره قرآن (حمد) نیز ارتباطی ظریف دارد، در هر دو سوره محور کلام بر ربوبیت، الوهیت و مالکیت خدا می‌گردد:

قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس...

و در سوره حمد:

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم مالك يوم الدين.

به این ترتیب ابتدا و انتهای قرآن از یک حقیقت که همان «توحید» است سخن می‌گوید.

## چرا «ناس»؟

قرآن با نام خدا (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز و با کلمه «ناس» ختم می شود. به این ترتیب در یک طرف این کتاب هدایت، خدا و در طرف دیگر آن مردم قرار دارند. نه تنها آخرین کلمه قرآن «ناس» است، بلکه نام آخرین سوره آن نیز، که علیرغم کوتاهی اش ۵ بار این کلمه در آن تکرار شده<sup>۱</sup>، «ناس» می باشد. چنین تأکید و تمرکزی روی کلمه ناس در آخرین سوره قرآن اعجاب آور و سؤال برانگیز است<sup>۲</sup> و نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت.

اما چرا ناس، و نه انسان یا: انس، آدم، بشر، بریه، عبد و...؟ هریک از این واژه ها معنای ویژه ای دارد که به تناسب موضوع و سیاق سخن و سوره بکار می رود و از زاویه بخصوصی بر این مخلوق برگزیده خدا نظر می شود. گویا از آنجائیکه برخلاف حیوانات وحشی اهل «انس» و الفت و زندگی اجتماعی است، نام «انسان» بر او نهاده شده است<sup>۳</sup> (البته قرآن این عنوان را بصورت عام تر بدلیل ویژگیهای جسمی و رفتاری - خلقتی - و ماهیت نوعی و فضائل و کمالات و استعدادهای این موجود روی آن نهاده است)<sup>۴</sup>. از آنجائیکه برخلاف «جن» که نامحسوس و پوشیده از انظار است، آشکار و قابل احساس و ادراک می باشد، «انس» نامیده شده است<sup>۵</sup>، همچنین بدلیل آنکه پوست بدنش برخلاف حیوانات که پوشیده در میان پشم و مو می باشند آشکار و نمودار است، «بشر» نامیده شده است (بشره = پوست بدن). و در قرآن آنگاه که شکل خارجی و جسم انسان مورد نظر باشد همین لفظ بکار می رود.

۱. اگر بجای ناس ضمیر «هم» در این سوره بکار می رفت، مثلاً گفته می شد: قل اعوذ برب الناس و ملکمهم و الههم، در کاربرد این کلمه صرفه جوئی می شد و جمله ساده ترمی گشت. اما دلیلی دارد که کلمه ناس سه بار تکرار شده است.

۲. کلمه ناس ۲۰ بار در قرآن آمده است که یک چهارم آن در این سوره بسیار کوتاه قرار دارد. چنین نسبتی بی نظیر و بسیار جالب توجه می باشد.

۳. اتفاقاً مشتقات این کلمه در مفهوم آشنانشدن و رابطه برقرار کردن که همان «انس» گرفتن می باشد در قرآن آمده است. مثل سوره نور آیه ۲۷: لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها (در خانه های غیر خودتان وارد نشوید مگر اینکه انس بگیری (آشنا شوید) و بر اهلش سلام نمائید).

۴. در قرآن کلمه انسان در زمینه خلقت با کلمه «جان» منحصر آمده است و کلمه انس در زمینه محسوس و ملموس بودن با «جن» (۱۴ بار) و کلمه «ناس» با کلمه «جنه» (۳ بار).

۵. از ۲۲ باری که کلمه «جن» در قرآن بکار رفته است ۱۴ مورد آن با کلمه «انس» در کنار هم قرار گرفته اند و فعل «انس» به معنای احساس و ادراک و دیدن است (۲۰/۱۰ و ۲۷/۷ و ۲۹/۲۸)

و یا چون مبرای از عیب و نقص آفریده شده و ذاتاً از ناپاکی و خبثات مبرا می باشد «بریه» نام گرفته است.

اما در مورد اینکه چرا «ناس» نامیده شده است، مفسرین و علمای لغت در پیدا کردن وجه تسمیه و ریشه لغوی آن دچار اختلاف زیادی شده اند<sup>۱</sup>. مفسر مجمع البیان و همچنین لغت نامه مجمع البحرین دو کلمه ناس و انسان را یکی گرفته اند و اصل آنرا از «اناس» می دانند که همزه آن به جهت کثرت استعمال ساقط شده است. بصریون نیز این کلمه را همانند «انسان» از ریشه «آنس» گرفته اند که همان انس و الفت و آشناسیدن این موجود را می رساند. اما کوفیون کلمه ناس را از ریشه «نسی» دانسته اند که هم خانواده با «نسیان» می باشد. در اینصورت باید مفهوم فراموشکاری و غفلت را در مورد این موجود مورد نظر قرار داد.

اما مطمئن ترین راه برای شناخت وجه تسمیه و معنای ریشه ای «ناس» و اختلاف آن با «انس» و «انسان»، تدبر در خود قرآن و آیات مربوط به این کلمات می باشد. از طرفی می دانیم یکی از شیوه های شناخت کلمات قرآنی، مراجعه به کلمات متضاد و متقابل یا مترادف آنها می باشد، مثلاً شکر در برابر کفر، بر در برابر اثم، تقوی در برابر فجور (یا عدوان) و ...

به همین نحو ملاحظه می کنیم که در برابر کلمه «انس» همواره (۱۴ مرتبه) کلمه «جن» بکار رفته است و در برابر کلمه «انسان»، کلمه «جان»، و همچنین در برابر کلمه «ناس» کلمه «جنه». بنظر می رسد اگر تفاوت جن، جان و جنه را پیدا کنیم، بتوانیم از آن به عنوان کلیدی برای شناخت تفاوت انس و انسان و ناس استفاده نماییم. اینک کاربرد کلمات سه گانه فوق را با کلمات متقابل آنها در قرآن مورد بررسی قرار می دهیم. جالب اینکه هریک از این کلمات علاوه بر تقابل با یکدیگر بصورت مستقل هم بکار رفته اند که می توان از آن برای شناخت معنای دقیق کلمه استفاده کرد.

۱- جن و انس. معنای عمومی و ریشه ای کلمه جن در تمامی مشتقات و موارد استعمال آن نوعی پوشیده و مستور بودن است (مثل: جنین، جنت، مجنون، جنه و...) این کلمه نه تنها در حالت اسمی، بلکه در حالت فعلی نیز همین مفهوم را دارا می باشد. مثل آیه: فلما جنّ علیه اللیل (آنگاه که شب بر او پوشاند). بنابر این ظلمت شب همچون پرده ای است که اشیاء را مستور و مخفی (جن) می نماید.

در جهت مقابل، کلمه «انس» نیز وقتی بصورت فعلی بکار می رود، معنای دیدن و شنیدن و احساس و ادراک کردن می دهد که کاملاً مخالف مستور و مخفی بودن می باشد.

۱. لغت نامه مجمع البحرین در شرح این اختلاف می گوید: «قد اختلف الناس فی معرفته اختلافاً کثیراً».

مثل: اَنى انست ناراً<sup>۱</sup> (من آتشی می بینم و آنرا احساس می نمایم) و یا: فان انستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم<sup>۲</sup> [اگر در آنها (یتیمان صغیر) رشدی را احساس کردید، بلوغ آنها را از سخنانشان یافته و در حرکاتشان مشاهده نمودید، تمامی اموالشان را به ایشان مسترد نمائید]. به این ترتیب می توان گفت بنی آدم را بدلیل آشکار و عیان بودنش (برخلاف جن) و یا بدلیل حواس پنجگانه اش که ابزار احساس و ادراک او است، «انس» می نامند.

۲- جان و انسان - کلمه «جان» در دو آیه مقابل «انسان» قرار گرفته است<sup>۳</sup> و در سه آیه در برابر «انس»<sup>۴</sup> که هر کدام مفهوم خاص خود را دارند. معنای «انس» را قبلاً شناختیم، اما معنای «انسان» را از آیات دیگری که کلمه «جان» مستقلاً بکار رفته است می توانیم بشناسیم. می دانیم کلمه «جان» در دو آیه به حیوان وحشت انگیز «مار» اطلاق شده است<sup>۵</sup> پس در مفهوم کلمه «جان» نوعی غریبگی و ترس و وحشت و فرار وجود دارد، درحالیکه کلمه انسان (از ریشه آنس) انس و الفت و پیوند را تداعی می نماید.

۳- جنّه و ناس - این دو کلمه علاوه بر آخرین آیه سوره «ناس» (من الجنّه و الناس)، دوبار دیگر در قرآن بصورت متقابل بکار رفته اند: ۱۱۹/۱۱ و ۱۳/۳۲ (... لا ملأن جهنم من الجنّه و الناس اجمعین). اما کلمه «جنّه» علاوه بر اطلاق بر آن موجود پوشیده از انظار، در ۵ مورد نیز معنای دیوانگی و پریشانی و جنون می دهد. و این اتهامی بوده است که کافران به پیامبر اکرم (ص) وارد می کردند:

۷۰/۲۳ - (ام یقولون به جنّه)، ۸/۳۴ (ام به جنّه)، ۱۸۴/۷ (ما بصاحبهم من جنّه)، ۴۶/۳۴ (ما بصاحبکم من جنّه)

به این ترتیب می توانیم بگوئیم که در کلمه «جنّه» بنوعی مفهوم پریشانی و پوشیدگی از حقایق وجود دارد. نقطه مقابل مفهوم دیوانگی و پریشانی، هشیاری و عقل و ادراک و تفکر و تدبیر می باشد. بنابر این با توجه به تقابل «جنّه» با «ناس» می فهمیم بنی آدم را از این جهت «ناس» می گویند که استعداد تفکر و تعقل دارد.

اگر آنچنانکه بسیاری از علمای لغت گفته اند کلمه ناس از ریشه (نوس) گرفته شده باشد، (کما آنکه در المعجم المفهرس و قاموس قرآن نیز در همین ردیف قرار گرفته است)،

۱. سوره و آیات: ۲۰/۱۰ - ۲۷/۷ - ۲۸/۲۹ و ...

۲. ۶/۴.

۳. الرحمن ۱۴ و ۱۵ (خلق الانسان من صلصال كالفخار - و خلق الجن من مارج من نار)

حجر ۲۶ و ۲۷ (ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون - و الجن خلقناه من قبل من نار السموم)

۴. الرحمن ۵۶ و ۷۴ (لم یطمئنن انس قبلهم ولا جان...) - الرحمن ۳۹ (فیومئذ لا یستل عن ذنبه انس ولا جان)

۵. نمل ۱۰ و قصص ۳۱ (فلما رآها تهتز كأنها جان ولی مدبراً ولم یعقب ...)

و مفهوم اصلی این لغت، نوسان و تردد و تلاش و تحرک باشد، با توجه به تقابل «ناس» با «جن» می توان چنین نتیجه گرفت (والله اعلم) که آدمی موجودی است که به نیروی تفکر و تعقل و استعدادی که پروردگار عالم برای شناخت «اسماء» در نهادش به ودیعه گذارده، به تلاش و تکاپو و کنجکاو و شناخت می پردازد و گام به گام به مدارج علمی بالاتری در جهت آگاهی به اسماء و تقرب به پروردگار خود نائل می گردد.

بار دیگر این نکته را مورد توجه قرار می دهیم که قرآن با نام خدا (بسم الله...) آغاز و با کلمه «ناس» ختم می شود. یکطرف این کتاب سرچشمه همه ارزش ها و اسماء نمایان است و در طرف دیگر آن تشنگی و استعداد موجودی که به نیروی تفکر و تعقل و تلاش و تدبیر، باید خود را به سرچشمه حیات بخش برساند. برای طی این طریق و سلامت از خطرات گوناگون آن، خداوند توصیه کرده است که از انواع شرور، به دامان ربوبیت، مالکیت و الوهیت او پناه ببریم. اینک مائیم و راه بسوی او.

قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس الذى یوسوس فی صدور الناس، من الجنة و الناس

بنی آدم در پایان یک عمر تلاش و تحرک و بی قراری و اضطراب، سرانجام با تفکر و تعقل و تدبیر خود در کدامین منزل و مأوی می تواند به آرام و قرار برسد؟ فرعون که خود را «رب اعلی» می دانست این آرامش را تأمین می کرد یا «رب الناس»؟ سلاطین و پادشاهان و جباران که خود را مالک جان و مال مردم می دانند، او را پناه می دهند یا «ملک الناس»؟ خدایان ساختگی و بت های بشری و «الهه» و اصنام او را به شیفتگی و عشق و دلدادگی واقعی می رسانند یا «اله الناس»؟

بنی آدم با دوری از اصل خویش در این دنیای غربت و تمدن پرتوحش، کجا می تواند انس و الفت گیرد و با چه کسی غم دل و درد هجران بازگوید؟ با احبار و رهبان و روحانیون دین و مذهب که در مقام «رب» مردم می نشینند<sup>۱</sup> یا «رب الناس»؟

بنی آدم فراموشکار و اهل «نسیان» است و «ناس» نامیده شده تا طبیعت ناسپاس و غافلش نشان داده شود. اما چه چیزی را این مخلوق برگزیده خدا فراموش می کند؟ آیا فراموش کردن آب و نان (که معمولاً فراموش هم نمی شود) یا روز و ساعت و ماه آنقدر اهمیت داشته است که به عنوان خصلتی شاخص بر این موجود تعلق گیرد؟ یا نسیانی فراتر از نسیانهای عادی زندگی دامنگیر این خلق مغرور خدا شده است؟ حقیقت این است که

۱. اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله (توبه ۳۱)

بنی آدم غافل و ناسپاس مهمترین چیزی را که دائماً باید متذکر آن باشد فراموش می‌کند، گرچه خدا را خالق و آفریدگار خود می‌شناسد، اما نقش او را در همان آفرینش نخستین خلاصه می‌بیند و ربوبیت و تدبیر لایزال او را بر لحظات زندگی خویش فراموش می‌کند. گرچه او را مالک آسمانها و زمین می‌داند، ولی سر بر آستان ملوک و پادشاهان و ارباب قدرت و ثروت خم می‌کند و آنها را مالک جان و مال خود می‌شناسد ... و بالاخره گرچه او را در حرف و ادعا خداوند عالم می‌داند، ولی عملاً خدايگانی دیگر را می‌پرستد و حمد و ثنای تملق‌آمیز آنها را می‌نماید. به این ترتیب آنچه فراموش می‌کند و مستوجب عنوان «ناس» می‌گردد، همان ربوبیت، ملوکیت و الوهیت آفریدگار خویش است. فراموشی و نسیانی که زمینه‌ساز وسوسه و حضور خناسانی از جن و انس در سینه خالی از یاد پروردگار می‌باشد. چنین است که برای درمان این بیماری مزمن و کشنده باید به فطرت نخستین بازگشت نماید و با پناه بردن به پروردگاری که رب، ملک و اله مردم است خود را در دامان لطف و کرم او قرار دهد.

### شرور درونی

شری که از درون انسان برمی‌خیزد، ناشی از تأثیرپذیری و انفعالی است که در برابر وسوسه‌های خناسان جن و انس از خود نشان می‌دهد. همچنانکه انواع میکرب‌ها در فضای پیرامون ما پراکنده‌اند، اما تنها هنگامی بیمار می‌شویم که بدلیل خستگی‌های روانی، کم‌خوابی، اختلالات گوارشی و امثالهم دچار ضعف و تقلیل نیروی دفاعی شده باشیم. وسوسه و تحریک و تلقینات شیطانی برای همه، حتی پیامبران برگزیده خدا وجود داشته است<sup>۱</sup>، اما آنها به نیروی ایمان و اراده میدان به شیاطین نمی‌دادند.

بنظر می‌رسد مساعدترین زمینه برای نفوذ و رشد میکرب شرک و کفر و نفاق در روح آدمی، همان انحرافی باشد که در ابتدای این سوره با اشاره به ربوبیت، ملوکیت و الوهیت آفریدگار شده است. بطوریکه میزان سلامت یا بیماری روحی بنی آدم را، هر چند معتقد به «الله» و خالقیت او هم باشند، می‌توان تابعی از تلقی آنها نسبت به همان سه مبنای: رب، ملک و اله دانست. قرآن بخوبی نشان می‌دهد که چگونه انسانها بجای الله شرکای دیگری را رب، ملک و اله خود می‌گیرند و به درگاه آنها سر تسلیم و تعبد خم می‌کنند. نمونه‌اش آل فرعون است که ادعای آن مستکبر بزرگ تاریخ را باور کردند و او را بندگی نمودند:

در زمینه «ربوبیت»: ۲۴ و ۲۳/۷۹ - فحشر فنادی فقال انار بکم الاعلی

(فرعون مردم را گردآورد و ندا درداد که منم پروردگار  
بزرگتر شما)

در زمینه ملوکیت: ۵۱/۴۳ - و نادى فرعون فى قومه قال يا قوم اليس لى ملك مصر  
و هذه الانهار تجري من تحتى

[فرعون در قومش بانگ برآورد که ای قوم من آیا  
پادشاهی مصر و این نهرها (انشعابات نیل) که تحت  
اختیار من جریان دارد از آن من نیست؟]

در زمینه الوهیت: ۳۸/۲۸ - و قال فرعون يا ايها الملأ ما علمت لكم من اله غيرى  
(فرعون گفت ای گروه سردمداران، من به جز خودم  
برای شما خدائی نمی شناسم)

- قال لئن اتخذت الهأ غيرى لا جعلنك من المسجونين  
(گفت اگر غیر از من خدای دیگری را بر گیری حتماً  
تو را از زندانیان قرار خواهم داد)

ممکن است آیات فوق چنین تصویری را به ذهن القاء نماید که فرعون ادعای خداوندی  
و آفریدگاری می کرده است، در صورتیکه هرگز چنین نیست و منظور او از ادعای «رب» یا  
«اله» بودن مردم در آیات فوق، همان چیزی است که از معنای لغوی این کلمات برمی آید،  
یعنی من سرور و صاحب اختیار و ارباب و بزرگ شما هستم و باید نسبت به من حالت  
شیفتگی و رضایت قلبی داشته باشید. اصلاً اعتراض درباریان به فرعون در این بود که چرا  
موسی و قومش را آزاد گذارده‌ای که در کشور فساد کنند و تو و خدای تو را ندیده بگیرند.<sup>۱</sup>  
از این سخن معلوم می شود که فرعون خود پرستنده الهه‌ای بوده است و مردم او را «اله»  
به معنای خالق نمی شناختند و تنها پیرو منویات او بوده، نسبت به خط فکری او حالت  
تسلیم و تعبد داشتند و به «امامت»<sup>۲</sup> و تولیت سیاسی و دینی او گردن نهاده بودند. معنای  
«اله» همین است که انسان نسبت به چیزی شیفته و دلباخته باشد. کما آنکه از خودراضی  
بودن و پیروی از هوای نفس را قرآن «پرستش نفس» و اله قرار دادن آن نامیده است:

۱ - وقال الملأ من قوم فرعون انذر موسى وقومه ليفسدوا فى الارض ويذرك والهتك ...

۲ - وجعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا ينصرون ۴۱/۲۸.

افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم (۲۳/۴۵)  
 حضرت یعقوب (ع) هنگام مرگ از فرزندان سئوال می نماید که پس از من چه چیز را عبادت می کنید؟ (ما تعبدون من بعدی)، با شناخت و انتظاری که از خاندان چنین پیامبری می توان داشت بنظر نمی رسد نگرانی آن حضرت نسبت به عبادت بت های رایج بوده باشد، بلکه بیشتر همان معنای حقیقی کلمه عبادت مورد نظر است که اغلب علیرغم اعتقاد به الله به شرکای متفرقی تعلق می گیرد. جواب این فرزندان پاک سرشت هم جز این نبود که:  
 «خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسمعیل و اسحق را می پرستیم و تسلیم او هستیم:

(نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق و نحن له مسلمون) ۱۳۳/۲:  
 اما بیشتر بندگان خدا، الهه دیگری بجز «الله» برمی گیرند. نه آنکه براستی شیفته و دلداده آنها باشند، بلکه برای همین که تکیه گاه و حامی و دستاویز عزتی یافته باشند:  
 (و اتخذوا من دونه الهة لیکونوا لهم عزاً، کلاً سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضداً). ۸۱/۱۹

اینک برای آنکه به زمینه های انحراف انسان در سه موضوع: ربوبیت، ملوکیت و الوهیت بهتر پی ببریم، دل به هدایت قرآن می سپاریم و علاوه بر آنچه درباره فرعون گفته شد، آیات دیگری را مورد توجه قرار می دهیم:

#### الف: ربوبیت

آنچه فرعون انکار می کرد، نه وجود خدا، که ربوبیت و تدبیر او به عنوان سرور و صاحب اختیار مردم بود و به همین دلیل هم از موسی و هارون (علیهما السلام) می پرسید: «رب شما کیست؟» (۴۹/۲۰ - قال فمن ربکما یا موسی) و اصلاً پروردگار عالمین چیست؟ (۲۳/۲۶ - و قال فرعون و ما رب العالمین) و پاسخ موسی (ع) نیز عمدتاً نشان دادن نقش ربوبیت همان خدائی بود که او را بعنوان آفریدگار می شناختند.  
 پیامبر اسلام نیز در برابر مشرکینی که با اعتقاد به الله، ربوبیت او را منکر می شدند، می فرماید: قل اغیر الله ابغی رباً و هو رب کل شیء (۱۶۴/۶).  
 انسانها اگرچه در دنیا به ارباب متفرقی پناهنده می شوند، اما روز قیامت با همانها که آنانرا در ربوبیت مساوی خدا قرارداد بودند به مخاصمه خواهند پرداخت:  
 ۹۶/۲۶ تا ۹۹ - قالوا و هم فیها یختصمون - تالله ان کنا لفی ضلال مبین - اذ نسویکم برب العالمین - و ما اضلنا الا المجرمون.

ذیلاً مواردی را که بنی آدم در اتخاذ «رب» دچار گمراهی می شوند اجمالاً متذکر می شویم:

الف ۱- پادشاهان و سلاطین - شاید بیشترین مورد اطلاق «رب» (در حالت انحرافی) به پادشاهان و امرا و ملوکی تعلق گرفته باشد که صاحب اختیار و سرور و ارباب مردم تحت سیطره و حکومت خود شمرده می شدند. سوره یوسف از این نظر اشارات فراوانی دارد:

۳۹/۱۲ - یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار -

۴۱-۱۲ - یا صاحبی السجن أما احدکما فیسقى ربه خمراً

۴۲/۱۲ - و قال للذی ظن انه تاج منهما اذکرنی عند ربک فانسیه الشیطان ذکر ربه...

۵۰/۱۲ - و قال الملك اثتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک...

الف ۲- احبار و رهبان - بشر فراموشکار نه تنها قدرتمندان حاکم، بلکه متولیان دین و مذهب را نیز بجای خدا ارباب گرفته است:

۶۴/۳ - قل یا اهل الکتاب ... و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله...

۳۱/۹ - اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله

الف ۳- فرشتگان و پیامبران

۸۰/۳ - و لا یأمرکم ان تتخذوا الملئکه و النبیین ارباباً...

### ب - ملوکیت (پادشاهی)

اتفاقاً در همان سوره یوسف همچنانکه نام «رب» در موارد متعددی به پادشاه مصر، بعنوان صاحب اختیار و بزرگ آن سرزمین اطلاق شده است، نامهای دیگری همچون: سید، عزیز و ملک که مختص خدا می باشد به همو تعلق گرفته است<sup>۱</sup>، بطوریکه از ۱۱ موردی که کلمه ملک در قرآن بکار رفته است ۵ مورد آن در همین سوره قرار دارد. و حتی در یک آیه هردو کلمه ملک و رب یکجا به همین معنا استفاده شده است:

و قال الملك اثتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک...

در قرآن عنوان ملک هم برای خداوند بکاررفته است هم برای انسانها، با این تفاوت که در مورد خدا همواره با صفتی همچون «ملک الحق» یا «ملک القدوس» قرین شده است تا او را از بطلان و ناپاکی ملوک دنیائی مبری معرفی کرده باشد.

حقیقت این است که ملوکیتی جز ملوکیت خدا در عالم هستی وجود ندارد و ملک

۱. همچنین در آیه ۵۵ نامهای حفیظ و علیم در باره حضرت یوسف و در آیات ۹۳ و ۹۶ نام «بصیر» در باره حضرت یعقوب بکار رفته است.

آسمانها و زمین از آن او است. ولی بنا به مشیت حکیمانه‌ای بخاطر ابتلای انسانها چنین امکانی را موقتاً به کسانی می‌دهد یا از آنها می‌گیرد:

(قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء... ۲۶/۳)

ممکن است به انبیائی همچون داود و سلیمان چنین ملکی را عنایت کند<sup>۱</sup>، یا به جباران ستمگری که بر مردم گمراه و دنیاپرست حکومت می‌نمایند.

### ج - الوهیت

منظور از «اله» چیزی است که آدمی شیفته جلال و جمال آن می‌گردد و نسبت به عظمت و ابهت آن احساس خودباختگی و دلدادگی می‌نماید. همچنانکه در زمینه‌های ربوبیت و ملوکیت، اغلب انسانها دچار «نسیان» شده و در لغزشگاه ارباب و ملوک دنیائی سقوط می‌نمایند، در زمینه الوهیت نیز در برابر جلال و جبروت ارباب قدرت و ثروت خود را می‌بازند. گرچه خدا را انکار نمی‌کنند، اما عملاً اله دیگری را بندگی می‌نمایند. ممکن است این اله فرعون باشد یا فرشته و پیامبران<sup>۲</sup> و یا هوای نفس<sup>۳</sup>، در هر حال تفاوتی نمی‌کند، اگر قرار باشد «الله» فقط لفظ و کلمه‌ای مقدس باشد و الوهیت عملاً و در معنا و مفهوم واقعی خود به اربابان باطل تعلق گیرد، فرقی در انواع شرک نمی‌توان قائل شد و همه اشکال آن، گرچه همانند قائلین به تثلیث از روی حسن نیت هم باشد، گمراهی و باطل است.

و چنین است که پیروان آخرین امت توحیدی، پس از ختم کتاب هدایت الهی، اگر خواسته باشند از چنین لغزشگاههائی مصون مانند، باید به دامان رب الناس، ملک الناس، و اله الناس پناهنده شوند.

۱. ۱۰۱/۱۲. رب قد اتینتی من الملک (در باره حضرت یوسف) - ۳۵/۳۸. رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی

لاحد من بعدی (در باره حضرت سلیمان)

۲۰/۳۸ - و شددنا ملکه و اتیناه الحکمة و فصل الخطاب (در باره داود). ۲۰/۵۰ - ... اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم

ملوکاً (در باره بنی اسرائیل)

۵۴/۴ - فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکاً عظیماً (در باره آل ابراهیم).

۲. ۲۹/۲۱. و من یقل منهم انی اله من دونه ... ۷۳/۵ لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه و ما من اله الا الله

۳. ۴۳/۲۵. افرایت من اتخذ الهه هواه...